

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ضمیمه‌ی کتاب

هدیه‌های آسمان

تعلیم و تربیت اسلامی

ویژه‌ی اهل سنت

چهارم دبستان

توجه: درس‌های این کتاب به جای درس‌های ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۷ تدریس می‌شود و سایر درس‌ها همگانی است.

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی
نام کتاب: ضمیمه‌ی هدیه‌های آسمان چهارم دبستان (ویژه‌ی اهل سنت) - ۲۸
مؤلفان: درس‌های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۷ مولوی نذیراحمد سلامی، عزالدین حسنی، معد مردوخی،
خالد نویدی و صدیق خالق‌پناه

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع: اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی
صفحه‌آرا: علی نجمی

ناشر: اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، صندوق پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وب سایت: www.chap.sch.ir

چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (WWW.Offset.ir)

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ ششم ۱۳۹۰

حق چاپ محفوظ است.







۵ همیشه با هم

وقتی من می‌آیم، لبخند می‌زنید.
وقتی شما از راه می‌رسید، من غرق در شادی می‌شوم.
وقتی ما با هم هستیم، شاد و سر حال و تواناییم.
زندگی با هم زیباست.
زندگی در کنار هم دوست داشتنی است.
خداوند نیز دوست دارد ما را با هم و در کنار هم ببیند.
اکنون ما همه با هم و در کنار هم هستیم.



در نماز جماعت، همه‌ی ما دوستان، در کنار هم هستیم و از نماز و دعای دسته‌جمعی لذت می‌بریم.



- نماز جماعت چه خوبی‌هایی دارد؟
- نماز جماعت چگونه خوانده می‌شود و تفاوت آن با نماز فرادی^۱ چیست؟



- من می‌توانم آن چه را درباره‌ی نماز جماعت یاد گرفته‌ام، به صورت عملی نشان

دهم.



نماز جماعت یکی از مهم‌ترین عبادت‌های اسلامی است. مسلمانان هنگام خواندن نماز جماعت، در صف‌های به هم پیوسته و منظم، برادری و هم‌بستگی خود را نشان می‌دهند.

نماز جماعت در مسجدها و مدرسه‌ها و حتی در خانه‌های مسلمانان برگزار می‌شود.

مؤمنان در نماز جماعت به شخص شایسته‌ای که «امام جماعت» نامیده می‌شود، اقتدا^۲ می‌کنند و اعمال نماز را بعد از او انجام می‌دهند.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به مسلمانان سفارش کرده است که برای نماز خواندن به مسجد بروند و نمازشان را به جماعت بخوانند؛ زیرا ثواب نماز جماعت بسیار بیشتر از نماز فرادی است!

ایشان فرموده است:

«در نماز جماعت، صف نمازگزاران مسلمان، مانند صف فرشتگان خداست

... و خداوند هر رکعت از نماز جماعت یک مؤمن را از سال‌ها عبادت فردی او بیشتر دوست دارد.»

۱. نماز فرادی: نمازی که هر کس به تنهایی می‌خواند. ۲. اقتدا کردن: از کسی به طور کامل پیروی کردن

سفر به یاد ماندنی

این، اولین باری است که همراه پدر به چنین سفر پُرهیجانی می‌آیم. ساعت‌هاست که در این جا منتظریم؛ در انتظار یکی از حادثه‌های شگفت‌انگیز و زیبای طبیعی!

تپه‌ای که روی آن ایستاده‌ایم، بسیار پهناور است اما هر کس تلاش می‌کند تا بهترین نقطه‌ی آن را برای مشاهده‌ی آسمان انتخاب کند. همه‌ی خبرنگاران، مثل پدر من، مشغول تنظیم کردن دوربین‌های خود بر روی نقطه‌ی خاصی از آسمان هستند. آن‌ها از صبح تا به حال، بارها و بارها دوربین‌های خود را آزمایش کرده‌اند. من در این میان، با اشتیاق به همه چیز نگاه می‌کنم؛ گاهی به پدرم که سخت سرگرم فعالیت است؛ گاهی به دوربین‌ها، گاهی به آسمان و گاهی به خورشید.

آرام آرام، زمان موردنظر فرا می‌رسد. خورشید با همه‌ی درخشش و زیبایی خیره‌کننده‌اش، مانند سگه‌ای سرخ شده در آتش به نظر می‌رسد.



... و پس از مدتی آرام آرام در تاریکی فرو می‌رود؛ گویی^۱ ابری تیره آن را پوشانده است!
نفس‌ها در سینه حبس شده است!
زیبایی این منظره، چشم‌ها را خیره کرده است.
صدها عکس گرفته می‌شود؛ دوربین‌های زیادی این صحنه‌ی به‌یادماندنی را به تصویر
می‌کشند.

اکنون اوج فعالیت و تلاش است اما ...

۱. گویی: مثل این است که ...

... ناگهان، پدر و چند نفر دیگر دوربین‌ها را به
حال خود رها می‌کنند.
نمی‌دانم چه کار مهم‌تری پیش آمده است که
آنها از تماشای این منظره‌ی زیبا و باشکوه چشم
می‌پوشند!
من هم به طرفشان می‌روم.
عجیب است! ... آنها مشغول نماز شده‌اند!
نماز! ... آن هم در این موقع روز!

من قبلاً نماز خواندن را یاد گرفته‌ام اما این
اولین باری است که خواندن «نماز آیات» را تجربه
می‌کنم.
چه قدر زیبا و لذت‌بخش است ...
عبادت خداوند، هنگام گرفتن خورشید
و نماز خواندن در دل صحرا!





● چه وقت‌هایی نماز آیات می‌خوانیم؟

● نماز آیات را چگونه می‌خوانیم؟



در زمان پیامبر اسلام، بعضی از مردم تصور می‌کردند که خورشید گرفتگی نشانه غم و اندوه آن است. اما ایشان که همواره می‌کوشید مردم را از گمراهی نجات دهد فرمود: خورشید گرفتگی به غم یا شادی ما ربطی ندارد بلکه نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت خدا و نظم جهان است. سپس به آنان آموخت که چگونه به هنگام خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی یا آمدن زلزله و مانند آن نماز آیات بخوانند و بزرگی و توانایی خدا را به یاد آورند. نماز آیات مستحب^۱ است و مانند نماز صبح دو رکعت است و مطابق فقه حنفی هر رکعت یک قیام و یک رکوع دارد ولی مطابق مذهب شافعی هر رکعت دو قیام و دو رکوع دارد.

۱. مستحب: عملی است که مسلمان بهتر است انجام دهد و در صورت انجام دادن آن، از خدا پاداش می‌گیرد ولی اگر آن را انجام ندهد، مرتکب گناه نشده است.



چه کسی شایسته‌ی پیامبری است؟

شاگرد رو به استاد خود کرد و گفت:

استاد! شما با این همه استعداد و توانایی علمی و شهرتی که در جهان دارید و بسیاری از مردم از دانش شما بهره می‌برند، چرا ادعای پیامبری نمی‌کنید؟
استاد به او جوابی نداد.

شاگرد چند بار در فرصت‌های گوناگون پیشنهاد خود را تکرار کرد...
شاید علاقه‌مند باشید بدانید آن استاد چه کسی بوده است.

آری؛ او بوعلی سینا بود که حدود هزار سال پیش زندگی می‌کرد. او مدتی در شهر همدان زندگی می‌کرد و اکنون آرامگاهش در آن جاست. در یکی از شب‌های بسیار سرد، بوعلی سینا که بیمار بود و تب شدیدی داشت، از شاگرد خود خواست مقداری آب برایش بیاورد. شاگرد بوعلی که می‌دید هوا به شدت سرد است و برای آوردن آب هم باید از خانه خارج شود، بهانه‌های گوناگون آورد و نرفت. سرانجام، سپیده سر زد و مؤذن شروع به اذان گفتن کرد.

با شنیدن صدای اذان، شاگرد بوعلی گفت: چه قدر این مؤذن شجاع است که در این سرما به مسجد رفته است و اذان می‌گوید.

بوعلی سینا گفت: این عشق آن پیامبر بزرگ اسلام است که او و امثال او را از خواب شیرین بیدار می‌کند و باعث می‌شود که او بدون توجه به سختی و هوای سرد، پس از قرن‌ها، نام محمد رسول الله (ص) را با صدای بلند به گوش مردم برساند.

آیا می‌دانی من چرا نمی‌توانم پیامبری کنم؟ چون ممکن است علم من و افرادی مانند من از مردم دیگر بیشتر باشد ولی ما لیاقت پیامبری نداریم.

تو در طول شب گذشته در کنار من بودی و من از تو خواستم برایم آب بیاوری ولی به حرف من گوش ندادی. پس، حضرت محمد (ص) لیاقت پیامبری دارد که این چنین مردم را عاشق و شیفته‌ی خود کرده است.

پس، همگی بر محمد (ص) و خاندان و اصحاب بزرگوارش که پیروان واقعی او بودند، صلوات و سلام می‌فرستیم و همه با هم می‌گوییم: اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ (ص)



- چرا استاد به پیشنهاد شاگرد اهمیت نداد؟
- چه کسی باید پیامبر را تعیین کند؟



- من می توانم تحقیق کنم و ویژگی های پیامبران را برای هم کلاسی هایم بگویم.



به جای ...

ساعت ۱ بعد از ظهر

به جایی رسیده ایم که در دو طرف ما، کوه‌های بلندی قرار دارد. آتش گلوله‌های دشمن، از روی تپه‌های بلند اطراف، لحظه‌ای به ما امان نمی‌دهد. درگیری هم‌چنان ادامه دارد.

ساعت ۳ بعد از ظهر

کیلومترها پیشروی کرده ایم. فاصله‌ی ما با سنگرهای دفاعی دشمن که در آن سوی دشت قرار دارد، کوتاه‌تر شده است. از این جا می‌توان تمام دشت پهن‌آور روبه‌رو را تا افق دید.

ساعت ۴ بعد از ظهر

از شدت درگیری کاسته شده است. ظاهراً خبری نیست و پرنده پَر نمی‌زند اما سکوت مرموزی بر منطقه حکم فرماست! به دستور فرمانده، سنگرهای کوچکی برای خود درست کرده و در آن‌ها پناه گرفته ایم. در سنگرها مانده ایم و هیچ حرکت اضافه‌ای نمی‌کنیم. خوب که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم پشت سنگرهای دشمن، در میان شکاف کوه، برکه‌ای پُر آب قرار دارد که با درختان کوتاه پوشیده شده است. مدّت‌هاست که آب قمقمه‌ها تمام شده است و تشنگی، سخت آزارمان می‌دهد. وضع مجروحان نیز خوب نیست؛ بعضی‌ها از شدت تشنگی بی‌حال شده‌اند. کاش می‌شد به آن جا برویم و آب بیاوریم! اما اکنون وظیفه‌ی دیگری داریم: ماندن و زیر نظر گرفتن حرکات دشمن.



ساعت ۵ بعد از ظهر

مدّت‌هاست که به دنبال فرصتی برای نماز خواندن هستیم. فرمانده می‌گوید: «چون وقت نماز رو به پایان است و ممکن نیست به این زودی‌ها، به آب برسیم، همین جا به جای وضو تیمّم می‌کنیم و نماز می‌خوانیم.» برای تیمّم، تنها به خاکِ پاک نیاز داریم؛ چیزی که در دور و بر ما به فراوانی یافت می‌شود. تیمّم می‌کنیم.

یکی یکی و به نوبت در همان سنگرهای کوچک نماز ظهر و عصر را می‌خوانیم.

ساعت ۶ بعدازظهر

با نیروی بیشتری پیشروی می کنیم.
دوباره، آتش گلوله های دشمن شدت گرفته است.
ما نیز بر سر دشمن آتش می ریزیم.
فاصله ی ما از سنگرهای دشمن، لحظه به لحظه کمتر می شود.

نزدیک غروب

به سنگرها رسیده ایم.
اثری از نیروهای دشمن نیست.
آن ها یا کشته و زخمی و یا فرار کرده اند.

●

منطقه، آرام است.
در مقابل ما، باد، سبک بال روی ساقه های کوتاه و کم پشت علف ها کشیده می شود و
آن ها را خم می کند.
آن برکه، دیگر به ما خیلی نزدیک است.
از این پس، علفزار شروع می شود؛ جایی زیبا، پر از علف های سبز و لاله های وحشی.
آسمان، در پشت سر، یک لایه ی نازک از ابر دارد.
نور خورشید در افق، آرام آرام به سرخی می زند.



● چگونه رزمندگان اسلام حتی در زمان درگیری با دشمن، عبادت خدا را فراموش نمی کردند؟

● به جز زمان درگیری با دشمن و نبودن آب، در چه مواقعی به جای وضو گرفتن باید

تیمم کرد؟



● من می توانم به هنگام نیاز، به جای وضو گرفتن تیمم کنم.

برای تیمم، لازم است ...



کلیبرگی از گلستان عدالت

در زمان خلافت حضرت عمر فاروق (رض)، سپاهیان اسلام به سرزمین شام رفته بودند.

در فلسطین که بخشی از سرزمین شام بود، عده‌ای غیرمسلمان، از جمله مسیحیان، زندگی می‌کردند.

با ورود مسلمانان و دیدن عدالت آنان، عده‌ی زیادی از ساکنان فلسطین به دین اسلام گرویدند اما عده‌ی دیگری هنوز مسلمان نشده بودند.

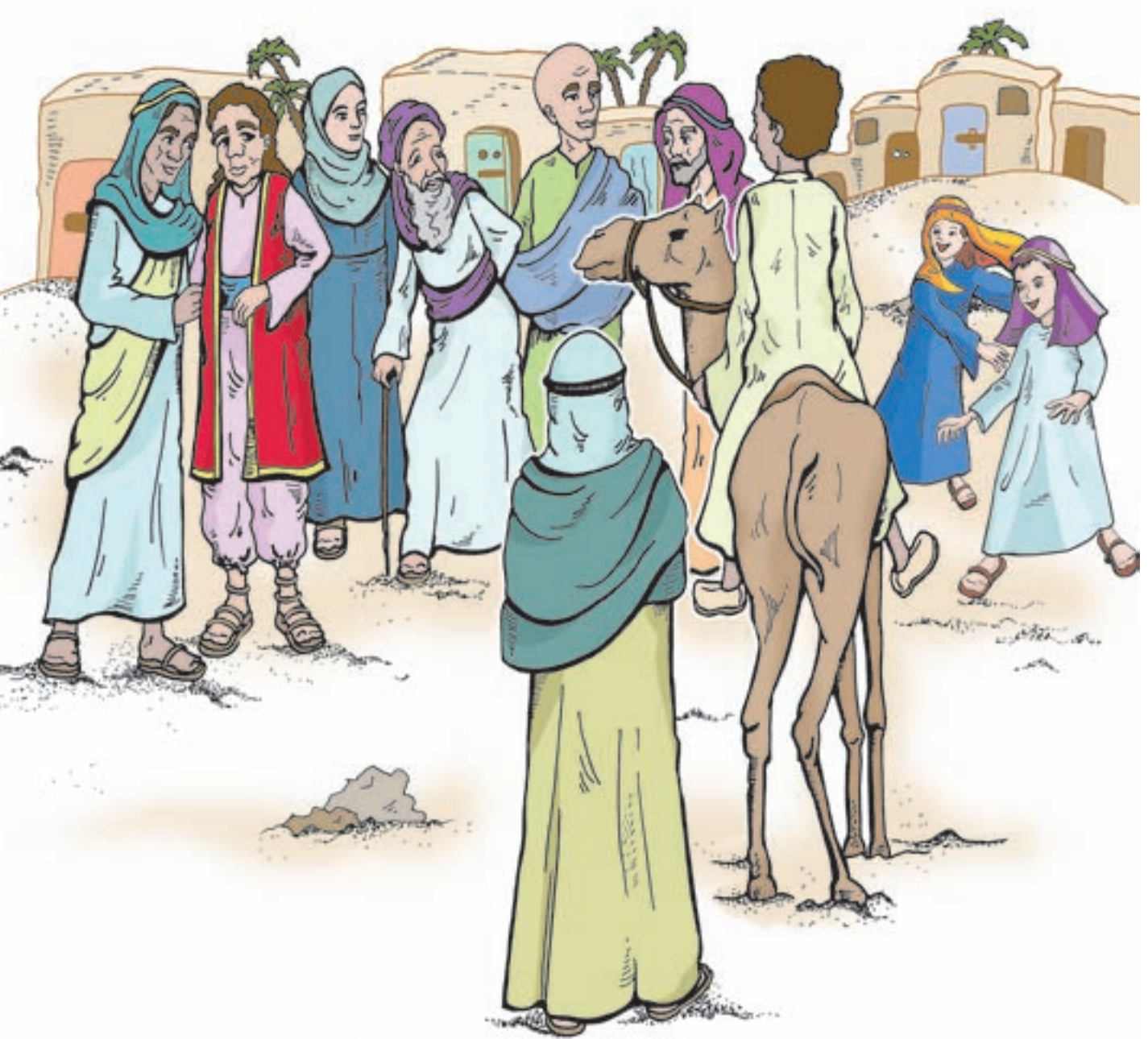
روزی خبر رسید که خلیفه‌ی مسلمانان به دیدن سرزمین فلسطین می‌آید. همه‌ی مردم، از جمله غیرمسلمانان، کنجکاو شده بودند بدانند که حضرت عمر فاروق چگونه فرمان‌روایی است. آیا مانند پادشاهان زندگی می‌کند یا مانند انسان‌های معمولی؟

وقتی حضرت عمر همراه با شتربان خود به شهر بیت‌المقدس نزدیک می‌شد، مردم با تعجب دیدند که یک نفر سیاه‌پوست سوار بر شتر است و دیگری پیاده حرکت می‌کند. کسانی که حضرت عمر را نمی‌شناختند، با خود گفتند که حتماً مرد شترسوار، حضرت عمر است اما وقتی آن دو وارد شهر شدند، فهمیدند آن که پیاده حرکت می‌کند، حضرت عمر (خلیفه‌ی مسلمانان) است.

آیا می‌دانید چرا؟ ... چون خلیفه و شتربان با هم قرار گذاشته بودند به نوبت سوار شتر شوند و در نزدیکی شهر نوبت شتربان بود که سوار شود. برای همین بود که فرمان‌روای بزرگ و عادل پیاده حرکت می‌کرد.

آری! حضرت عمر (رض) خلیفه‌ای دادگستر، متواضع^۱ و بسیار پرهیزکار بود. غیرمسلمانان با دیدن این صحنه فهمیدند که او و سایر مسلمانان برای اجرای عدالت و برقراری صلح و دوستی و کمک به آنان، به فلسطین آمده‌اند و می‌خواهند نعمت اسلام را به آن‌ها هدیه دهند. پس، بسیار علاقه‌مند شدند و دین اسلام را به‌طور کامل پذیرفتند.

۱. متواضع: یعنی کسی که خود را نسبت به دیگران بزرگ نمی‌شمارد.



- حضرت عمر (رض) با این کارها چه درسی به ما داد؟
- میان پادشاهان و کسانی که مانند آنان زندگی می کنند، با افرادی عادل مانند حضرت عمر چه تفاوتی وجود دارد؟



- من می توانم درباره ی نمونه های دیگری از عدالت حضرت عمر، تحقیق کنم و حاصل کار را به دانش آموزان کلاس و افراد خانواده ام گزارش دهم.

ماجراجوی یک سیب قرمز

مرد جوانی از کنار باغی عبور می کرد. سیب قرمزی را دید که در آب جوی حرکت می کند. آن را برداشت و شروع به خوردن کرد.

ناگهان با خود فکر کرد: شاید صاحب باغ راضی نباشد من این سیب را بخورم.

پس، سراغ باغبان را گرفت و او را

پیدا کرد.

- : سلام!

- : عليك السلام! بفرما.

مرد جوان با نگرانی

گفت:

- : من این سیب را

در جوی آبی که از کنار

باغ شما می گذرد، پیدا

کرده ام. مقداری از آن را

هم خورده ام اما حالا آمده ام

که یا مرا حلال کنید یا بهایش

را از من بگیرید.

صاحب باغ کمی فکر کرد و با خود گفت: بهتر است او را آزمایش کنم تا ببینم آیا واقعاً

مؤمن و خداپرست است یا خیر.

پس گفت: من فقط به یک شرط تو را حلال می کنم.

مرد جوان گفت: آن شرط چیست؟

- : تو باید دختر مرا که کور و کر و لال و فلج است، به همسری بگیری^۱.

مرد جوان پس از فکر کردن به ناچار قبول کرد.

۱. منظور او این بود که آن دختر با هیچ یک از اعضایش (چشم، گوش، زبان و دست و پایش) گناه نکرده است.

باغبان مخفیانه مرد جوان را به دختر با ایمانش نشان داد و کار نیکوی وی را برایش تعریف کرد. دختر نیز راضی شد با چنین کسی ازدواج کند اما وقتی مرد جوان دختر را دید، تعجب کرد؛ زیرا او خصوصیتی را که پدرش گفته بود، نداشت و بسیار زیبا، سالم و مهربان بود.

مرد جوان با آن دختر ازدواج کرد. هر دو پاک دامن و راست گو و خداپرست بودند و پس از مدتی، صاحب پسری شدند و نام او را نعمان گذاشتند. آن پسر بزرگ شد؛ در حالی که از هوش و توانایی زیادی برخوردار بود. نعمان با تلاش زیاد درس می خواند و سرانجام دانشمند روزگار خود شد. او به امام ابو حنیفه مشهور گردید. عده‌ی زیادی از مسلمانان جهان از روش امام حنیفه پیروی می کنند و به آنان حنفی مذهب گفته می شود.

مسلمانان حنفی مذهب در ایران اغلب در سیستان و بلوچستان و بخش هایی از شمال کشور و خراسان زندگی می کنند.



- از رفتار مرد جوان چه درسی می گیریم؟
- آیا درست است چیزی را که مال ما نیست، بدون اجازه برداریم؛ هرچند که از آن خوشمان بیاید؟



- من می توانم علاوه بر کارهای خوبی که در این داستان آمده است، چند مورد دیگر را نام ببرم و سعی کنم آن ها را انجام دهم.



امام ابو حنیفه (رض) در سال ۸۰ هجری قمری در کوفه به دنیا آمد. او بسیار پرهیزکار و صبور و دانا بود. امام ابو حنیفه علاوه بر این که شاگردان زیادی را پرورش می داد، به مسائل و مشکلات مردم نیز رسیدگی می کرد. او نمونه‌ای از مؤمنان شجاع بود که از گفتن حق باکی نداشت و به سبب مخالفت با زورگویان و ظالمان مدّت زیادی را در زندان گذراند. سرانجام هم در سال ۱۵۰ هجری قمری در زندان وفات یافت.

داوری

خریداری از فروشنده‌ای شکایت کرد و گفت:

«جناب قاضی، این فروشنده چند روز پیش، پرنده‌ای خوش صدا به من فروخت و ادعا کرد که به طور مرتب در شبانه‌روز آواز می‌خواند. من هم در مقابل، پولی را که او می‌خواست پرداختم اما متوجه شدم که پرنده در طول شبانه‌روز چند ساعتی آواز نمی‌خواند.»

قاضی به فروشنده گفت: «آیا این

خریدار راست می‌گوید؟»

فروشنده که شخص

درست کاری بود و از این

معامله هم قصد بدی

نداشت اما نمی‌دانست

چگونه از خود دفاع

کند، گفت: «آری!»

قاضی که متوجه

اصل جریان نشده بود،

گفت: «پس باید خسارت

او را بدهی یا...»

ناگهان کودکی

باهوش که در آن جا

حضور داشت، گفت:

«آقای قاضی! اجازه

هست؟»

قاضی گفت: «آری!»



کودک باهوش گفت: «این پرنده در طول شبانه‌روز به خواب و استراحت و غذا احتیاج دارد و نمی‌تواند هم آواز بخواند و هم بخوابد یا غذا بخورد. این طور که معلوم است، این پرنده در سایر اوقات آواز می‌خواند؛ پس ادعای فروشنده دروغ نیست.»

قاضی از داوری آن پسر بچه تعجب کرد و گفت: «آفرین بر تو! راست می‌گویی.»

نام آن کودک باهوش، محمد شافعی بود. او بعدها دانشمند برجسته‌ای شد و مسائل دینی را برای مردم شرح می‌داد. اکنون بسیاری از مسلمانان در سرتاسر جهان از روش او پیروی می‌کنند که به آنان شافعی مذهب می‌گویند.

اغلب شافعی‌مذهبان ایران در استان‌های کردستان و آذربایجان غربی و کرمانشاه و مناطقی از استان‌های گیلان، اردبیل و ... زندگی می‌کنند.



امام شافعی در شهر عسقلانِ فلسطین به دنیا آمد. او در ایام کودکی با دانشمندان هم‌نشین بود و در هفت‌سالگی تمام قرآن و بسیاری از احادیث را حفظ کرد.

امام شافعی در علوم مختلف مانند پزشکی، روان‌شناسی، ستاره‌شناسی و ... توانا و انسانی بسیار عادل و با تقوا و فصیح و شیرین سخن بود.

سحرگاه با شکوه

گاهی از مکه خارج می‌شد و به «غار حرا» می‌رفت. در آن مکان آرام و خلوت، به تفکر و عبادت می‌پرداخت. شب‌ها، کنار غار، روی تخته سنگ بزرگی می‌ایستاد و مدت‌ها به آسمان پرستاره‌ی مکه چشم می‌دوخت.

او با نگاه کردن به عظمت و شکوه جهان آفرینش، با خدای یکتا راز و نیاز می‌کرد.

● سحرگاه زیبایی بود.

در آن غار مشغول عبادت بود که ...

ناگهان حضرت جبرئیل^۱ به حضورش آمد و با صدایی دل‌انگیز به او گفت:

«ای محمد ...

بخوان ...

بخوان به نام پروردگارت که آفرید ...»

و این گونه بود که اولین آیه‌های قرآن بر او نازل شد.

● هنگامی که پیام خدا را شنید، دانست که از این پس، باید مردم را از گمراهی نجات دهد و به خداپرستی دعوت کند. پس، با دلی آگاه از کوه پایین آمد و به سوی خانه حرکت کرد. خدیجه، همسر مهربانش، با دیدن چهره‌ی پرفروغ^۲ او دانست که اتفاق مهمی افتاده است.

آری، یک اتفاق بزرگ ...

حضرت محمد (ص) در سال ۶۱۰ میلادی و در ماه مبارک رمضان از طرف خداوند به پیامبری مبعوث شد تا مردم را از گمراهی نجات دهد و به خداپرستی دعوت کند.

حضرت خدیجه بلافاصله به پیامبر ایمان آورد. حضرت علی (رض) نیز که در آن زمان نوجوان بود و در خانه‌ی حضرت محمد (ص) زندگی می‌کرد، بعد از حضرت خدیجه، به پیامبر ایمان آورد.

۱. جبرئیل: فرشته‌ای است که پیام‌های خدا را برای پیامبران می‌آورد.

۲. پرفروغ: روشن و پر نور.





● چرا حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد؟



● من می توانم با خواندن قرآن و انجام دادن دستورات آن، پیرو خوبی برای پیامبر

باشم.



مژده‌ی خدا

وقتی از غار آمدی بیرون
 قاصدِ مژده‌ی خدا بودی.
 دست‌های تو،
 بوی گل می‌داد
 بهترین بنده‌ی خدا بودی.

●
 آمدی

مثل نور،

مثل سحر،

مثل رویدنِ گلِ خورشید

مثل یک چشمه‌ی زلال و روان،

که از آن صد هزار گل روید.

●
 می‌رسید از فرازِ^۱ غار «حرا»

دسته دسته، ستاره‌های قشنگ

مثل باران،

شهاب^۲

جاری بود

از دلِ ابرِ پاره‌های^۳ قشنگ

●
 مثل خورشیدِ فصلِ تابستان

از نگاه تو نور می‌بارید

ماه،

آن شب،

تمام دنیا را

غرق در نور و روشنی می‌دید.

براساس دو شعر زیبا از علی اصغر نصرتی و محمدعلی دهقانی

۱. از فراز: از بالای

۲. شهاب: سنگ پر نور آسمانی است که به سرعت از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر می‌رود.

۳. ابر پاره: تکه‌های ابر، پاره‌های ابر

جوان با همت

حتماً نام صهیب یکی از یاران با وفای پیامبر را شنیده‌اید. او قرار بود به همراه پیامبر گرامی اسلام (ص) و ابوبکر صدیق (رض) به مدینه هجرت کند اما برای مدتی گرفتار مشرکان شد. سرانجام توانست از دست آنان رهایی یابد. پس به سرعت سوار بر شتر شد و راه صحرا را در پیش گرفت. کافران او را دنبال کردند و وقتی به او رسیدند، صهیب به آن‌ها گفت: «اگر بخواهید با من بجنگید، همه‌ی تیرهایم را به شما خواهم زد و سپس، با شمشیرم تا آخرین نفس می‌جنگم. اگر پول می‌خواهید، من پول زیادی دارم؛ نشانی آن را به شما می‌دهم. مرا رها کنید و بروید پول‌ها را بردارید.» مشرکان پول پرست بلافاصله حرف صهیب را قبول کردند؛ بی آن که در گفته‌ی او شک کنند.

او به راه خود ادامه داد تا به پیامبر اکرم (ص) و سایر اصحاب رسید. آنان از دیدن یک‌دیگر بسیار خوش حال شدند.

راستی، می‌دانید چرا کافران سخن او را باور کردند؟ آری! او راست‌گو بود و کافران او را می‌شناختند و می‌دانستند که هرگز دروغ نمی‌گوید.

صهیب از همه‌ی پول‌های خود که با کار و زحمت جمع کرده بود تا زندگی خود را تأمین کند، گذشت کرد و تنها و دست خالی نزد پیامبر اکرم (ص) و سایر برادران مسلمانش رفت؛ زیرا می‌دانست که رضای خدا و کمک به دین او از همه چیز بالاتر و با ارزش‌تر است و پاداشی که خداوند می‌دهد، بسیار بیشتر از پول‌های اوست.



● چه چیزی بهتر و با ارزش‌تر از پول و ثروت است؟



● من می‌توانم چهره‌ی یک راست‌گو و یک دروغ‌گو را نقاشی کنم.







معلمان محترم و اولیای محترم دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب
 این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۶۳ ۱۵۸۵۵ - گروه ارس می مربوط و یا پیام نگار (Email):
 talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر نامه ریزی و تایپ کتاب ارس می

فهرست

۶	درس ۵ همیشه با هم
۸	درس ۷ سفر به یاد ماندنی
۱۲	درس ۹ چه کسی شایسته ی پیامبری است؟
۱۴	درس ۱۰ به جای ...
۱۸	درس ۱۱ گلبرگی از گلستان عدالت
۲۰	درس ۱۲ ماجرای یک سیب قرمز
۲۲	درس ۱۳ داوری
۲۴	درس ۱۴ سحرگاه باشکوه
۲۸	درس ۱۷ جوان با همّت